

# شاهنامه و اوستا

## بقلم آقای دکتر رضا زاده شفق

قریب یکقرن است دانشمندان مغرب‌زمین در تحقیق منابع شاهنامه بذل مساعی نموده و در منشاء اخبار و حکایات داستانهای آن غور کرده و به کشفیات سودمند مهمی نایل آمده‌اند. یکی از نتایج این تحقیقات ترجمه و تطبیق اوستاست و معلوم شده که قسمت مهم داستانها و اشخاص شاهنامه در کتاب اوستا و مخصوصاً در قسمتی که باسم‌بشت و موسوم است موجود بوده نیز داستانهای زیادی در کتاب‌های پهلوی زمان ساسانیان مانند بندهش و یادگار زریران و جام‌اسب نامک و کارنامک اردشیر پاپکان و خسرو و کوانان و نظایر آنها مضبوط است که گاهی عیناً و گاهی با تغییراتی در لفظ و معنی بکسوه فارسی شیرین و نظم‌متین فردوسی اندر آمده. منشاء داستانهای اوستا هم بنوبه خود به افسانه‌های هندی و کتابهای (ودا) میرسد که تحقیق و تطبیق آن از موضوع این مقال خارج است.

آنچه معلومست بین شاهنامه و اوستا و کتب پهلوی کتابها و داستانهای دیگر از فارسی و عربی بوده است و فردوسی و دیگر نویسندگان و مورخین اسلامی بیشتر از آن منابع درجه دوم استفاده کرده‌اند و نام بعضی از آنها مانند ترجمه خدا یا نامک و شاهنامه منثور ابو منصور عبدالرزاق و شاهنامه و قصه‌های شعرای قبل از فردوسی از منظوم و منثور مانند آنچه به ابوالمؤید باخی و بختیاری و دقیقی اسناد شده به ما رسیده است، و از همین تعدد و تنوع منابع است که اختلافی بین شاهنامه و تواریخ اسلامی مانند تاریخ طبری و حمزه اصفهانی و امثال آنها دیده می‌شود. مثلاً پدر جمشید در اوستا و یونانگهوت یا ویو نهو و در کتاب بندهش و یونه (باقح و او اول و دوم و سکون نون) و بقول طبری و یونجهان و بنوشته بیرونی و یجهان و بقول شاهنامه تهمورث بوده همچنین ضحاک بموجب بندهش پسر خرو تاسپ و بنا بقول بیرونی و دینوری ضحاک بن

علوان و در شاهنامه ضحاک پسر مرداس است. هم در نسبت، منوچهر بین بندهش و شاهنامه اختلاف هست چنانکه مسعودی ملتفت آن شده و ذکر کرده. گذشته از اسامی و انساب در طرز جریان وقایع هم اختلاف میان شاهنامه و کتب تاریخ و کتابهای قبل از اسلام موجود است. ولی با این مراتب بهمانطور که در فوق مذکور افتاد گردآصلی اشخاص و افسانههای شاهنامه بطور کلی از اوستا و کتب متأخر زرتشتی است و اخباری مانند داستان اسکندر و منظومه یوسف زلیخا که به منابع سامی و دیگر منابع مربوطست حال استناد دارد گواينگه کتب زرتشتی بنام و اعمال اسکندر بیگانه نیست.

تحقیق اشخاص و افسانهها و تطبیق آنها با اصل فواید بزرگ دارد که یکی از آنها دریافتن علت و معنای آنها و دیگر موطن اصلی آنها و دیگر تاثیر و اهمیت آنهاست. يك ارزش فرعی ولی مهم و سودمند نیز در تحقیق داستانها عبارت است از پی بردن به تلفظ صحیح و معانی بعضی از اسامی خاصه و لغات شاهنامه و پیداست که این موضوع برای تصحیح شاهنامه و پاک کردن آن از تحریفاتی که شده و اغلاطی که روداده تاچه پایه مهم است. اینک برای روشن ساختن این مقصود اخیر دوسه مثال بر وجه نمونه آورده و تاثیر و فایده آنها را در فهم لغت و تفسیر شاهنامه نشان میدهم تا ازین نمونه پی بمابقی برده شود.

### ضحاک - ازدهاک

از افسانههای معروف شاهنامه حکایت فریدون و ضحاک است. این افسانه از اوستا هم قدیمتر بوده و ریشه اش از کتابهای (ودای هنداست. فریدون در واقع مظهر قوای آسمانی است که با اهریمن حرص و دروغ و پلیدی می جنگد و او را بر طرف میسازد. این اهریمن درودا (آهی) نام دارد که بمعنی مار می آید و در اوستا و پهلوی همین کلمه (آزی) و (آز) و (آژ) است که نماینده حرص و شهوت و بشکل افعی است و اسم مرکب آن (آزی دهاک) است و بعقیده بعضی از مستشرقین کلمه (آز) در فارسی امروز از همان ریشه است. این اهریمن بنا به پاره افسانههای هندی در ابرها جا دارد و آب و باران را از ابر میگیرد و سبب خشکسالی میگردد.

این جانور پلید است که در شاهنامه نام ضحاک گرفته و مظهرستم و استبداد و ظلم اجانب در ایران شده پس کلمه آزی دهاک در واقع مرکب است از دو قدمت که (آزی)

و (دهاك) باشد و مخفف آن همان اژدها بمعنی مار واقعی است. (دهاك) باحر كة كف هم بموجب اوستا و اساطیر قدیم حیوان پلیدی و زشتی است و آنچه در لغات راجع به ده آك گفته و آنرا بمعنی ده عیب گرفته اند در واقع خالی از صحت نیست. بفرق اینکه ده در اینجا عدد نیست و جوهر کلمه است و تمام کلمه (دهاك) بمعنی عیب و بدی و یا مظهر بدی است. بموجب اوستا این جانور مهیب یعنی اژدهاك سه سر و شش چشم دارد و دو مار بردوش ضحاك که در شاهنامه هست از بقایای همان افسانه قدیم است. پس ضحاك جانشین اژدهاك سه سر است و اتفاقاً خود فر دوسی هم ضحاك را گاهی با اسم صحیح یعنی اژدها ملقب نموده و گفته است:

« بایوان ضحاك بردندشان بدان اژدهافش سپردندشان  
بکشتی و مغزش برون آختی مران اژدها را خورش ساختی »<sup>۱</sup>  
هنگ افراسیاب - ناهید و هوم

در قسمت یشت اوستا آمده که افراسیاب (فر نرسین) در هنگ (هنکنه) شاهی خود برای رسیدن بمقصود و نجات یافتن از دشمن صد اسب هزار گاو و ده هزار بره قربانی به ناهید نمود و در آن قصر آهنین زیر زمین بود که سرانجام هوم (هئومه) او را در آنجا گرفتار کرد.

بنا بر روایت شاهنامه هنگ غاری بود که افراسیاب در آنجا پنهان و پناهنده شد:

« نه ایمن بجان و نه تن سودمند همیشه هر اسان زیم گزند  
همی از جهان جایگاهی بجست که باشد بجان ایمن و تند دست  
بنزدیک بردع یکی غار دید سر کوه غار از جهان ناپدید  
زهر شهر دورو بنزدیک آب که خوانی همی هنگ افراسیاب »

هوم از پی جستجوی افراسیاب بر آمد و غار را پیدا کرد:

« بدید اندران هنگ افراسیاب در ساخته جای آرام و خواب »

و افراسیاب را گرفتار نمود:

۱ - در ضمن داستان ضحاك فر دوسی آشیز را خورشگر و خوالیگر نامیده است. در بهاوی خوالست آمده (و در اوستایی خورششت) و لام و راء در بهاوی اغلب مبادله می شود پس خوالیگر همان خوالستگر خوازستگر - خورشتگر و خورشگر است. - شاهنامه خاور چاپ طهران ج ۱ ص ۲۵

\* چو آن شاهرا هوم بازو بیست همی بردش از جای خواب و نشست

راجح به هوم فردوسی چنین گوید :

یکی نیک مرداندران روز گار ز تخم فریدون آموز گار

پرستنده با فر و برز کیان بزنا کی شاه بسته میان

پرستشگهش کوه بودی همه زشادی شده دور و دور از رومه

کیجا نام آن نامور هوم بود پرستنده دور از بروم بود<sup>۱</sup>

بحکم این اشعار هوم مرد عابد کوهنشینی بود که در گرفتار ساختن دشمن

ایران افراسیاب اقدام نموده.

حال بفحوای اوستاهنگ (که شکل اوستائی آن هنکنه باشد) خانه یا قصری

بوده و در واقع خود گفته فردوسی «در ساخته جای آرام و خواب» این معنی رامیرساند

و با آنکه در کتب لغت آنرا بقرینه شاهنامه غار ترجمه کرده اند بنا بقول زبانشناسان

مغرب بمعنی خانه است و آن از همان ریشه کندن است و کلمات خانه و خندق (کندک)

و کان از آن ریشه مشتق است و گویا ریشه (کت) که در اوستا بهمان معنی کندن است

و (کده) در فارسی امروز در کلمات مانند کدبانو و میکده و بتکده و دهکده و کدخدا

بمعنی خانه آمده باریشه فوق قریب المخرج باشد.

هوم که در اوستا (هوم) تلفظ شده گیاه خوشبوئی است که در هندوستان بنام

سومه (Soma) معروف بوده و بقاعده تبدیل (س) سنسکریت به (ه) در فرس قدیم به

هومه مبدل شد، و آنرا در موقع عبادت میسوزاندند و شربتش نیز می گرفتند پس گیاه

مقدسی بود بین هندیان و ایرانیان. نیز از اوستا مفهوم چنین است که وی فرشته است و

همین است که در شاهنامه بصورت عابدی جلوه میکند.

ناهید از مظاهر الوهیت در ایران قدیم بوده حتی در کتیبه های هخامنشی

نیز از او نام برده شده و ترکیب کلمه بقول اهل لغت و بحکم تلفظ قدیم آن که (آناهیته)

بود از دو جزء است که اولی (آ) حرف نقی و دومی (اهیته) بمعنی عیب و نقص است

و آن در پهلوی اهوک و در فارسی آهواست و بدین معنی است که فردوسی گفته (دو چشم

و دوبای من آهو گرفت « نون بین الف و اهسته نون و قایه است که در کلمه انیران (یعنی غیر ایران) هم دیده می شود. پس مفهوم لغوی ناهید بی عیب است.

اندر یمن - وندر یمن

دانشمندان از فحوای کتاب اوستا معلوم کرده اند که ار جاسپ يك برادر دیگر داشته بنام وندریمینیش ( وندریمینش ) چنانکه در پشت آمده: «دوبرادر» وندر یمنی وارجتاسپه (ارجاسپ) از ناهید مسائل کردند که به ویشتاسپه (گشتاسپ) و زیری ویری (زیر) غالب کردند.

در شاهنامه در غالب نسخ بجای وندر یمن اندریمان آمده چنانکه گوید:

چو گرگین به ششم بشد کینه خواه  
 با اندریمان ز توران سپاه  
 به آورد که اندریمان گرد  
 به تیر از هوا روشنائی برد «۱»

ایضاً در کشته شدن وندریمن با برادر دیگرش کهرم بدست اسفندیار گوید:

بزد بردر دژ دو دار بلند  
 فرو هشت از دار بیچان کمند  
 سر اندریمان نکون ساز کرد  
 برادرش رازنده بردار کرد «۲»

از بعضی عبارات فردوسی معلوم چنانست که وندریمن و کهرم را دو فرزند ارجاسپ گرفته و شاید صحیح باشد چه در اوستا هم برادر بودن آنها صراحت ندارد در هر صورت اصل اسم وندریمن است و چون تبدیل او اول کلمه به الف در فارسی قاعده نیست پس می توان اندریمن را تحریف دانست.

نستور - بستور - گستهم

در اوستا بعد از داستان اسفندیار سخن از (ویستور) پسر نوذر آمده و در کتاب پهلوی یادگار زیران که آنرا شاهنامه گشتاسپ هم گویند گفته شده چون زیر بدست ویدرفش (بیدرفش) کشته گردید پسرش بستور از و انتقام کشید.

فردوسی در کشتن نستور بیدرفش را چنین گفته:

« به پیش صف دشمنان ایستاد  
 همی بر کشید از جگر سردباد  
 منم گفست نستور پور زیر  
 پذیره نیاید مرانره شیر »

در جای دیگر در سخن راندن از نوذر و داستان کشته شدن او بدست افراسیاب از دو پسر او گسته‌م و طوس نام برده و مویه و سو گواری آنها را بخون پدر یاد کرده<sup>۱</sup> چون در اوستا چنانکه گذشت پسر نوذر (نوثر) و بستور و (بستور) نامیده شده و قلب او در فارسی به کاف جایز است مانند ویشتاسب و گشتاسب پس باغلب احتمال گسته‌م نخست شکل گستور داشته یعنی وستور گستور شده سپس تحریفاً به صورت گسته‌م در آمده و فردوسی آنرا بموجب الزام گاهی با سکون‌ها یعنی بروزن فاعلن و گاهی با فتح‌ها بروزن فاعلن خوانده چنانکه بستور و بستور نیز بهمین ترتیب است. در آگاهی یافتن زال از مرگ نوذر گوید:

«بگسته‌م و طوس آمد این آگاهی که شد تیره دیهیم شاهنشهی»<sup>۲</sup>

در جای دیگر گوید

«رسید اندر آن جایگه گسته‌م که بودند گردان توران بهم»<sup>۳</sup>

پس نستور تصحیف بستور و باغلب احتمال گسته‌م تحریف گستور است. از شواهد فوق پیداست که اگر دانشمندان، معارف ایران وقتی از بی طبع يك نسخه تحقیقی شاهنامه برآیند و در آن معنی واقعی لغات و تلفظ صحیح اسامی خاصه از اشخاص و بلاد تعیین و توضیح شود و تحریف و تصحیف کلمات از قلب و تبدیل معین گردد در آن صورت از رجوع به اوستا و سنجیدن داستانهای آن ناگزیر خواهند بود و الحق در این موقع می‌توان گفت که چاپ يك نسخه شاهنامه با تحقیقات علمی و مقایسه نسخ قدیم موجود در مشرق و مغرب زمین در بهترین کاغذ و با زیبا ترین نقشها با توضیح و مقایسه و تطبیق لغات و نامها و داستانها و ترتیب فهرست کامل از تکالیف بزرگ ملی مردم اینسامان است و شاید اینگونه طبع آخرین و صحیح ترین نسخه بزرگترین داستان ملی ایران اهمیت تعمیر آرامگاه فردوسی کمتر نباشد و خود آن شاعر بزرگ همین حقیقت را درك کرده و سخن را به آثار ظاهری جسمانی برتری داده و گفته :

۱ - شاهنامه ج ۱ ص ۲۱۶ - ۲۱۵

۲ - شاهنامه ج ۱ ص ۲۱۶

۳ - ج ۲ ص ۴۷۸